

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۸۴ - دوشنبه ۹۶/۲/۴

اگر دلیل جواز تقلید، سیره عقلانیه باشد - که قائم است بر رجوع به اهل خبره و ردع هم نشده است - آیا در ما نحن فیه کاربرد دارد؟ عقلاء هر جا خودشان ندانند یا ندانند و نیز نتوانند بدانند و کسی خبره باشد، به او رجوع می‌کنند. آیا این سیره شامل رجوع به چنین مجتهدی که به ابزاری مانند رمل و ... مسلح است و در آن خبره است، می‌باشد یا خیر؟

سیره عقلاء حقیقتاً اینجا را شامل نمی‌شود؛ زیرا سیره عقلاء این است که به اهل خبره در آن کاری که خبرویت دارد رجوع می‌کنند. مثلاً اگر در برق مشکل داشته باشند به مهندس برق رجوع می‌کنند؛ چون موضوع خبرویتش برق است. یا در مشکل کشاورزی به مهندس کشاورزی رجوع می‌کنند و هكذا ... اما اگر یک مهندس کشاورزی در برق اظهار نظر کرد ولو یقینی، آیا به او رجوع می‌کنند؟ خیر، رجوع نمی‌کنند. یا اگر شک کردیم که مهندس کشاورزی در مسائل برق هم سررشته دارد یا ندارد، باز به او رجوع نمی‌کنند. فرض این است کسی که از طریق جفر یا رمل کاری را انجام می‌دهد، نمی‌دانیم که خبرویت نسبت به استنباط احکام داشته باشد، نظیر اینکه به مهندس کشاورزی رجوع کنیم در حالی که نمی‌دانیم آیا خبرویت در امور برق هم دارد یا ندارد. اینجا چنین سیره‌ای جاری نیست؛ نه سیره عقلانیه نه سیره متشرعه، لامحاله معلوم است که از لحاظ کبروی رجوع به این افراد، مبرء ذمه نیست هر چند خودش یقین داشته باشد.

اما به لحاظ صغروی و مصداقی آیا واقعاً چنین چیزی وجود دارد یا خیر؟

در مورد ائمه علیهم‌السلام و جفری که نزد ایشان بوده<sup>۱</sup> بحثی نداریم که به چه معیاری و چگونه استنباط

---

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، باب ۱۴: فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم أعطوا الجفر والجامعة و مصحف فاطمة علیها‌السلام، صص ۱۶۱-۱۵۰، ح ۱-۳۴:

برای نمونه، حدیث ۱: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ عِنْدِي الْجُفْرُ الْأَبْيَضُ قَالَ قُلْنَا وَ أَيْ شَيْءٍ فِيهِ قَالَ لِي زُبَيْرُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَرْعَمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّىٰ إِنْ فِيهِ الْجِلْدَةَ وَ نَصْفَ الْجِلْدَةَ وَ ثُلُثَ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعَ الْجِلْدَةِ وَ أَرْشَ الْخَدَشِ وَ عِنْدِي الْجُفْرُ الْأَحْمَرُ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجُفْرُ قَالَ قُلْنَا جَعَلْتَ فِدَاكَ وَ أَيْ شَيْءٍ فِي الْجُفْرِ الْأَحْمَرِ قَالَ السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهَا

می‌کردند؛ زیرا آنها یقینی است و اگر ثابت بشود امام علیه السلام از طریق جفر چیزی فرمودند یا از طریق دیگر، مهم نیست و حجیتش به جای خود محفوظ است.

ولی آنچه را که در این اوساط مدعی هستند، آیا اصلاً برای خودشان یقین آور هست یا خیر، نمی‌دانیم در مورد احکام چنین چیزی باشد و تا به حال هم به کسی برخورد نکرده‌ایم که چنین ادعایی داشته باشد و مثلاً بگوید از طریق فلان علم غریب، به دست آوردم که تسبیحات اربعه در نماز سه مرتبه لازم است، یا اینکه عندالشک در اقل و اکثر ارتباطی، براءت جاری است. چنین چیزی سابقه ندارد.

آری، بحثی مطرح است شبیه همان بحث که در اجماع گفتیم تحت عنوان اجماع تشریفی، که بعضی از اوتاد از علما مثل بحرالعلوم، خدمت امام زمان مشرف شده‌اند یا می‌شوند و چه بسا حکمی را به نحو جزئی سؤال می‌کرده‌اند، اما چون نمی‌خواستند ادعای مشاهده کنند - حداقل به خاطر اینکه در روایت دارد اگر کسی ادعای مشاهده کند، کاذب است و یا امثال این‌ها - ادعای اجماع می‌کردند با اینکه طبق قواعد، این اجماع متأخر است و ارزشی ندارد. در این صورت اگر مطمئن شدیم که این اجماع نکته‌اش همان است و صادق هم باشد و اصل مطلب هم درست باشد، حساب دیگری دارد و از راه غیر متعارف نیست، بلکه سؤال از امام علیه السلام است مثل بقیه روایت.

فقط یک بحث نسبتاً لازم باقی می‌ماند که بعضی نیز مطرح کرده‌اند، و آن اینکه اگر کسی مدعی شود از طریق مکاشفه و شهود به احکامی رسیده‌ام چه باید کرد؟

برای خود این فرد، اگر در این مکاشفه قطع داشته باشد، روشن است که حجت است همان‌طور که در مورد رمل و جفر هم گفتیم حجت است. ولی آیا برای دیگران هم حجت است؟

از جهت کبروی واقع این است که دلیلی پیدا نکردیم که قول غیر معصوم ولو منشأش شهود باشد، برای کسی حجت باشد، مگر اینکه او قطع پیدا کند و مقلد هم از قطع او قطع پیدا کند، که حرف دیگری است. ولی بدون اینکه از قول او قطع برایش حاصل شود، دلیلی سراغ نداریم که این کار را جایز بداند و ادله جواز تقلید نیز شامل او نمی‌شود و به او فقیه گفته نمی‌شود، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾ یا ارجاع به ابان بن تغلب و زکریا ابن آدم و امثال این‌ها داده شده که یعنی باید از کسانی باشند که اهل روایت و تأمل در روایت‌اند؛ «... نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ

---

صَاحِبُ السَّيْفِ لِقَتْلِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يُعْفُورٍ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَيَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ قَالَ إِي وَ اللَّهُ كَمَا يَعْرِفُ [يَعْرِفُونَ] اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ وَ لَكِنْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

أَحْكَامًا». اهل الذکر هم که معلوم است بر آنان صادق نیست، سیره هم به همان بیانی که گفتیم، معلوم نیست شامل آنان بشود؛ زیرا این افراد اهل خبرویت در این جهت نمی‌باشند، پس رجوع به آنها در این جهت دلیلی ندارد.

اما از لحاظ صغروی نیز واقع این است که از روایات و آیات مبارکه‌ای که می‌شود از آن استفاده کرد که برای بعض از اولیاء مشاهدات و مکاشفاتی اتفاق می‌افتد، نتوانستیم آنچنان مضمونی پیدا کنیم که مسائل فقهی را شامل شود. این ادله عمدتاً مربوط به حقائق وجود و درک واقعیت عالم و قیومیت حضرت حق جلّ و علا و انطماس ما سوی الله فی نور الله است و بعد از این مطلب نیز برخی ادله مفید آنست که متقی به اصل راه و سبیل صحیح که از جمله مثلاً اصل تفقه یا اتخاذ طریق اهل بیت علیهم‌السلام است، هدایت می‌شود. قرآن کریم در بعض آیاتش بیان می‌کند: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۱</sup>، فرقان یعنی فارق بین حق و باطل، یا «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۲</sup>، این قبیل آیات در صدد بیان اصل راه است. یا آن عبارت نهج البلاغه که می‌فرماید: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطَفَ غَلِيظُهُ» تا آنجا که می‌فرماید: «فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ»<sup>۳</sup> یعنی راه را برایش باز کرد و مسیر را تعیین کرد، اما مسیر چیست؟ آیا حتی فروعاتی نظیر حدّ زناى محصنه یا ... را بیان می‌کند؟ در طول تاریخ عرفان و مسائل معنوی نیز سراغ نداریم کسی چنین ادعایی کرده باشد و سیاق اکثر آیات و روایاتی که می‌شود استفاده کرد، این است که تزکیه مسیر درست را نشان می‌دهد. یا حتی در روایتی که بیان می‌کند: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۴</sup> معنای حکمت این نیست که جزئیات احکام فقهی را بگوید، بلکه یعنی مسیر را یا در مقام عمل بعد از روشن بودن کبری و یا در حدّ کلی نشان می‌دهد.

علاوه از لحاظ جزئی و مصداقی و صغروی، نوعاً - غیر از استثنائاتی - کسانی که مدعی شهود هستند مخصوصاً آنهایی که در قالب عرفان‌های رسمی، سلوک مقامات می‌کنند، خودشان تصریح می‌کنند که این

۱. الانفال / ۲۹.

۲. العنکبوت / ۶۹.

۳. نهج البلاغه (للصّحی صالح)، ص ۳۳۷، خطبه ۲۲۰:

و من کلام له علیه‌السلام فی وصف السالک الطریق إلی الله سبحانه

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبُرُقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَاغَتْهُ الْأَبْوَابُ إلی بابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ تَبَيَّنَتْ رِجْلَاهُ بِطَمَائِنَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ

۴. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص ۷۳۸، ح ۲۸۳۶.

مکاشفات به هیچ وجه تضمین شده نیست و منطقی می‌خواهد و منطقی عقل و شرع است. در کتاب‌های درسی عرفانی مانند تمهید القواعد ابن ترکه، همچنین فصوص و شروحاتی که دارد، همه تصریح می‌کنند که نمی‌شود به این مکاشفات اعتماد کرد. گرچه بعضی‌ها آن را به حالت عدم یقین، قید می‌زنند ولی یقین هم نهایتاً برای خود کسی که کشف کرده حجت است، اما برای دیگران حجت نیست. عبارت ابو حامد اصفهانی مشتهر به «ترکه» در کتاب قواعد التوحید این چنین است:

«ان قيل ان علومنا وجدانية»؛ اگر ادعا شود علوم اهل مکاشفه وجدانی است، «و كما لا يفتقر في حصول العلوم الوجدانية الضرورية إلى صناعة آليّة مميّزة»؛ و کما اینکه در وجدانیات احتیاج به منطقی نیست و إلا سوفسطی می‌شویم، «فكذلك العلوم الحاصلة لنا بالذوق و الوجدان»؛ شهود هم وجدانی است، یعنی مکاشفه دیگر قابل تشکیک نیست.

ایشان در پاسخ به این مطلب در ادامه می‌گوید: «قلنا: ان ما يجده بعض السالكين قد يكون مناقضاً لما يجده البعض الآخر منهم»؛ آنچه بعض سالکین وجدان می‌کنند، گاهی خلاف آن چیزی است که دیگری وجدان می‌کند، «و لهذا قد ينكر البعض منهم البعض الآخر في ادراكاتهم و معارفهم»<sup>۱</sup>. پس این‌ها نیز باید معیار داشته باشند.

یکی از مصادیق این امور که مکاشفه بعض سالکین، مناقض بعض سالکین دیگر است، این قضیه است

---

۱. قواعد التوحید (به نقل از تمهید القواعد، ص ۲۶۹):

قد بقي هاهنا بحث مفيد لا بدّ و ان نشير إليه إشارة خفيّة:

اعلم، ان أصحاب النظر و التعليم عندهم علم يمكن ان يتميّز به النظر الصحيح عن الفاسد و يمكن ايضاً ان يعرف به وجه الحق عن الباطل و ليس عند السالكين من اصحاب المجاهدة، آلة شأنها ما ذكرناه.

فلئن قيل: ان علومنا وجدانية، و كما لا يفتقر في حصول العلوم الوجدانية الضرورية إلى صناعة آليّة مميّزة، فكذلك العلوم الحاصلة لنا بالذوق و الوجدان.

قلنا: ان ما يجده بعض السالكين قد يكون مناقضاً لما يجده البعض الآخر منهم، و لهذا قد ينكر البعض منهم البعض الآخر في ادراكاتهم و معارفهم، و متى عرفت هذا، فنقول: لا بدّ للسالكين من اصحاب المجاهدة ان يحصلوا العلوم الحقيقيّة الفكرية النظرية أولاً بعد تصفية القلب بقطع العلايق المكدرّة المظلمة و تهذيب الأخلاق و ترتيبها (و ترتيبها - خ ل) حتى يصير هذه العلوم النظرية التي تكون من جملتها الصناعة الآليّة المميّزة بالنسبة إلى المعارف الذوقية كالعالم الآليّ - المنطقي بالنسبة إلى العلوم النظرية الغير المتسقة (المنسقة - خ) المنتظمة، فلو تحرّر الطالب السالك و توقّف في بعض المطالب التي لا تحصل له بالفكر و النظر، حصّله بالطريق الآخر، و يدرك وجه الحق فيه بالملكات المستفادة من هذه العلوم الحاصلة له بالفكر و النظر. هذا إذا لم يكن له شيخ مكمل يرشده في كل مقام و منزل.

و اعلم ان تحقيق الكلام في هذا الموضوع انما يحتاج إلى كلام مبسوط لا يحتمله هذا المختصر.

که یکی از عرفای شارح مکتب محیی الدین به نام سید حیدر آملی رحمته اللہ علیہ در کتاب *نص النصوص* در قاعده سوم، در جایی که محیی الدین می‌گوید من خاتمیت ولایت مقیده را دارم و ادعا می‌کند<sup>۱</sup> که من در فلان ساعت و فلان مکان این معنا را مکاشفه کردم، جناب سید حیدر آملی نیز بسیار زیبا می‌گوید<sup>۲</sup> که این حرف شما، هم خلاف عقل و نقل است و هم خلاف مکاشفه من است! و می‌گوید من در فلان ساعت و فلان مکان، مکاشفه کردم که خاتمیت ولایت مقیده برای امام عصر علیه السلام است. پس اگر توجه به این قضایا کنند، معلوم می‌شود که نمی‌توان اعتماد بر این مکاشفات کرد.

**إن قلت:** فقها هم که استنباط می‌کنند، با هم اختلاف دارند.

**قلت:** در فقه دلیل داریم که با وجود اینکه فقهاء اختلاف دارند، اگر یکی مثلاً اعلم بود می‌توانیم به او

۱. الفتوحات (جلد ۴)، ج ۱، ص ۳۱۸:

[رؤیا ابن عربی الکعبة مبنیة بلبن فضة و ذهب]

و لقد رأيت رؤيا لنفسی فی هذا النوع و أخذتها بشری من الله فإنها مطابقة لحديث نبوی عن رسول الله صلى الله عليه و سلم حين ضرب لنا مثله فی الأنبياء عليهم السلام فقال صلى الله عليه و سلم مثلي فی الأنبياء كمثل رجل بنى حائطا فأكملة إلا لبنة واحدة فكنت أنا تلك اللبنة فلا رسول بعدی و لا نبی فشبّه النبوة بالحائط و الأنبياء باللبن التي قام بها هذا الحائط و هو تشبيهه فی غاية الحسن فإن مسمى الحائط هنا المشار إليه لم يصح ظهوره إلا باللبن فكان صلى الله عليه و سلم خاتم النبيين فكنت بمكة سنة تسع و تسعين و خمسمائة أرى فيما يرى النائم الکعبة مبنیة بلبن فضة و ذهب لبنة فضة و لبنة ذهب و قد كملت بالبناء و ما بقي فيها شيء و أنا أنظر إليها و إلى حسنهما فالتفت إلى الوجه الذي بين الركن اليماني و الشامي هو إلى الركن الشامي أقرب فوجدت موضع لبنتين لبنة فضة و لبنة ذهب ينقص من الحائط فی الصفيين فی الصف الأعلى ينقص لبنة ذهب و فی الصف الذي يليه ينقص لبنة فضة فرأيت نفسی قد انطبعت فی موضع تلك اللبنتين فكنت أنا عين تينك اللبنتين و كمل الحائط و لم يبق فی الکعبة شيء ينقص و أنا واقف أنظر و اعلم إنى واقف و اعلم إنى عين تينك اللبنتين لا أشك فی ذلك و أنهما عين ذاتی و استيقظت فشكرت الله تعالى و قلت متأولا إنى فی الاتباع فی صفی كرسول الله صلى الله عليه و سلم فی الأنبياء عليهم السلام و عسى أن أكون ممن ختم الله الولاية بى و ما ذلك على الله بعزیز و ذكرت حديث النبى صلى الله عليه و سلم فى ضربه المثل بالحائط و أنه كان تلك اللبنة فقصصت رؤياى على بعض علماء هذا الشأن بمكة من أهل توزر فأخبرنى فى تأويلها بما وقع لى و ما سميت له الرائي من هو فالله أسأل أن يتمها على بكرمه فإن الاختصاص الإلهى لا يقبل التحجير و لا الموازنة و لا العمل و إن ذلك من فضل الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.

۲. المقدمات من نص النصوص، ص ۲۳۸:

و العجب كل العجب ان امثال هؤلاء يدعون الكشف و العرفان و يحصل منهم مثل هذا الكلام! أما القيصرى فقد عرفت خبطه و مهملاته ... و أما الشيخ (الحاتمی) فإنه حيث كان يعرف ان عيسى - عم - ينزل فى آخر الزمان و يحضر عند المهدي، و يكون تابعا له و لجدّه فى النبوة و الولاية، (فقول:؛) كيف حكم أنه خاتم الولاية المطلقة، مع وجود على - عم - بما ثبت (ای الذى ثبت) له استحقاق هذه الصورة نقلا و عقلا و كشافا، و بقوله ايضا؟ و حيث كان عارفا بحال المهدي - عم - الى هذه الغاية التي ذكرها، و خص به الختمية للولاية المقيدة المحمدية، كيف كان ينسبها الى نفسه و يجزم بذلك بعقله؟ و العجب أنه يثبت هذا المقام لنفسه بحكم النوم، و قد ثبت هذا لغيره بحكم اليقظة، بمساعدة النقل و العقل و الكشف! و أين النوم من اليقظة؟ و (أين) القياس من الدلائل العقلية و الشواهد الثقيلة التي تطابق الكشف الصحيح؟

رجوع کنیم، ولی اینجا چنین چیزی وجود ندارد. وانگهی خود آقایان هم نوعاً ادعای قطع نمی کنند.

باز برای اطمینان به این مطلب، به عبارتی از *مفتاح الغیب* توجه کنید. عبارت این چنین است: قد صح عند الكمّل من ذوی التحقیق من اهل الله ان له ... میزانا (برای مکاشفه و شهود میزانی دارد) ... به يتمكن الإنسان من التفرقة بين الإلقاء الصحيح الإلهی أو الملكي و بین الإلقاء الشیطانی و نحوه مما لا ینبغی الوثوق به.<sup>۱</sup>

پس آنها هم معتقدند که مکاشفات نیز باید با معیار شرع و عقل سنجیده شود. مرحوم امام علیه السلام در حاشیه خود بر مصباح الانس تصریح می کنند: «قد يشاهد السالك المرتاض نفسه و عينه الثابتة في مرآة المشاهد لصفاء عين المشاهد»؛ مرتاض یا سالک حتی گاهی خودش را در مشاهد می بیند؛ زیرا آن مشاهد صاف و پاک است، «كروية بعض المرتاضين من العامة الرفضة بصورة الخنزير بخیاله، و هذا ليس مشاهدة الرفضة كذا، بل لصفاء مرآة الراضی رأى المرتاض نفسه التي هي على صورة الخنزير فيها».<sup>۲</sup>

این مطلب مرحوم امام علیه السلام اشاره به عبارتی است که در فتوحات محیی الدین نوشته است<sup>۳</sup> که من عده ای

---

۱. مفتاح الغیب (صدر الدین قونوی)، ص ۷:

و لكل علم ايضا معيار يعرف به صحيح ما يختص به من سقیمه و خطائه من صوابه، كالنحو في علم العبارة و العروض لمعرفة اوزان الشعر و بحوره و المنطق في العلوم النظرية و الموسيقى لمعرفة النغم، هذا إلى غير ذلك مما لا حاجة إلى التمثيل به. و لما كان شرف كل علم انما هو بحسب معلومه و متعلقه، كان العلم الإلهی أشرفها - لشرف متعلقه و هو الحق - فكانت الحاجة إلى معرفة موازينه و تحصيل ضوابط أصوله و قوانينه أمس، و انه و ان قيل فيه انه لا يدخل تحت حكم ميزان، فذلك لكونه اوسع و اعظم من ان ينضبط بقانون مقنن أو ينحصر في ميزان معين، لا لأنه لا ميزان له، بل قد صح عند الكمّل من ذوی التحقیق من اهل الله ان له بحسب كل مرتبة و اسم من الأسماء الإلهية و مقام و موطن و حال و وقت و نعم و شخص میزانا یناسب المرتبة و الاسم و ما عدناه و به حصل التمیيز بین انواع الفتح و العلوم الشهودية و اللدنية و الإلقاءات و الواردات و التجليات الحاصلة لأهل المراتب السنية و الأحوال و المقامات، و به يتمكن الإنسان من التفرقة بين الإلقاء الصحيح الإلهی أو الملكي و بین الإلقاء الشیطانی و نحوه مما لا ینبغی الوثوق به.

۲. مصباح الأنس (با حواشی امام خمینی و ...)، ص ۵۱، حاشیه ۳:

بل قد يشاهد السالك المرتاض نفسه و عينه الثابتة في مرآة المشاهد لصفاء عين المشاهد، كروية بعض المرتاضين من العامة الرفضة بصورة الخنزير بخیاله، و هذا ليس مشاهدة الرفضة كذا، بل لصفاء مرآة الراضی رأى المرتاض نفسه التي هي على صورة الخنزير فيها فتوهم انه رأى الراضی، و ما رأى الا نفسه - خ.

۳. الفتوحات (جلدی ۴)، ج ۲، ص ۸:

و منهم رضى الله عنهم الرجبيون و هم أربعون نفسا في كل زمان لا يزيدون و لا ينقصون و هم رجال حالهم القيام بعظمة الله و هم من الأفراد و هم أرباب القول الثقيل من قوله تعالى إنا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً و سموا رجبيون لأن حال هذا المقام لا يكون لهم إلا في شهر رجب من أول استهلال هلاله إلى انفصاله ثم يفقدون ذلك الحال من أنفسهم فلا يجدونه إلى دخول رجب من السنة الآتية و قليل من يعرفهم من أهل هذا الطريق و هم متفرقون في البلاد و يعرف بعضهم بعضا منهم من يكون باليمن و بالشام و بديار بكر لقيت واحدا منهم بدنيسير من ديار بكر ما

را دیدم اهل مکاشفه بودند که آنها را رجبیون می‌دانستم، که یکی از آنها مهم‌تر بود که غیر رجب هم مکاشفه داشت، فاذا مرّ علیه يراه في صورة خنزير...؛ اگر کسی از شیعه بر او می‌گذشت، او را به صورت خوک می‌دید و يقول له: تب الى الله فانك شيعي رافضي؛ توبه کن! تو شیعه رافضی هستی. امام عليه السلام اشاره به همین دارند و می‌گویند به خاطر صفای رافضی (شیعه) آن شخص عکس خودش (خنزیر) را در آینه پاک شیعی می‌بیند.

اساساً خود این افراد می‌گویند که مرحله اول سلوک، وقتی که انسان از حالت یقظه حرکت کرده تا به مرتبه فنا و محو می‌رسد که آنجا دیگر عین سالک در وجود حق مضمحل می‌شود و چیزی جز حق نمی‌بیند، چون خودش را نمی‌بیند ممکن است بگوید لیس فی جبتی الا الله، یا اصلاً نماز و روزه از او ساقط می‌شود؛ چون دیگر غیر از حق نمی‌بیند و اصلاً عبدی نمی‌بیند؛ فقط رب می‌بیند. اما مرحوم امام عليه السلام می‌فرماید: لو بقي من الانانية شيء در این مرحله، يظهر له شيطانه الذي بين جنبيه بالربوبية، و يصدر منه «الشطح». و الشطحيات كلها من نقصان السالك و السلوك و بقاء الإنيّة و الإنانيّة.<sup>۱</sup>

اینکه اولیاء الله متنور به انوار الهی می‌شوند جزء بدیهیات کتاب و سنت است. اما اینکه هر کسی در هر جا هر چه گفت، شما در حد معصوم عليه السلام از او بپذیرید چنانکه برخی این چنین روحیه‌ای پیدا کرده‌اند و فکر

رأيت منهم غيره و كنت بالأشواق إلى رؤيتهم و منهم من يبقى عليه في سائر السنة أمر ما مما كان يكاشف به في حاله في رجب و منهم من لا يبقى عليه شيء من ذلك و كان هذا الذي رأيته قد أبقى عليه كشف الروافض من أهل الشيعة سائر السنة فكان يراه خنازير فيأتي الرجل المستور الذي لا يعرف منه هذا المذهب قط و هو في نفسه مؤمن به يدين به ربه فإذا مر عليه يراه في صورة خنزير فيستدعيه و يقول له تب الى الله فإنك شيعي رافضي فيبقى الآخر متعجبا من ذلك فإن تاب و صدق في توبته رآه إنسانا و إن قال له بلسانه تب و هو يضمّر مذهبه لا يزال يراه خنزيرا فيقول له كذبت في قولك تب و إذا صدق يقول له صدقت فيعرف ذلك الرجل صدقه في كشفه فيرجع عن مذهبه ذلك الرافضي.

۱. مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، ص ۸۸:

و عندی أن السفر الأول، من الخلق إلى الحق، المقيد برفع الحجب التي هي جنبه يلي الخلق، و رؤية جمال الحق بظهوره الفعلي الذي هو في الحقيقة ظهور الذات في مراتب الأكوان. و هو جنبه يلي الحق. و بعبارة أخرى، بانكشاف وجه الحق لديه. و أخيرة هذا السفر رؤية جميع الخلق ظهور الحق و آياته. فينتهي السفر الأول، و يأخذ في السفر الثاني. و هو من الحق المقيد إلى الحق المطلق. فيضمحل الهويات الوجودية عنده؛ و يستهلك التعيينات الخلقية بالكليّة لديه؛ و يقوم قيامته الكبرى بظهور الوحدة التامة؛ و يتجلى الحق له بمقام وحدانيته. و عند ذلك لا يرى الأشياء أصلا، و يفنى عن ذاته و صفاته و أفعاله.

و في هذين السفرين لو بقي من الأنانية شيء، يظهر له شيطانه الذي بين جنبيه بالربوبية، و يصدر منه «الشطح». و الشطحيات كلها من نقصان السالك و السلوك و بقاء الإنيّة و الإنانيّة. و لذلك بعقيدة أهل السلوك لا بدّ للسالك من معلّم، يرشده إلى طريق السلوك، عارفاً كيفياته، غير معوّج عن طريق الرياضات الشرعية. فإن طرق السلوك الباطني غير محصور بعدد أنفاس الخلائق.

می‌کنند که دیگر هیچ ان قلت و قلتی نباید در حق آنها باشد، صحیح نیست. بعضی اوقات هم که در مشکل می‌افتند رجوع به تأویلات بارده و توجیهاتی می‌کنند که هیچ‌کس نمی‌تواند بپذیرد، در حالی که می‌توان محکم گفت این نظر خطاست یا این مطلب درست است، مانند اینکه در فقه یا در اصول و در کلام و فلسفه می‌گویند. یا اگر به مراتب خیلی بالا رفتند و گفتند شهود کرده‌ایم که اصلاً در چنبره عقل و نقل قرار نمی‌گیرد<sup>۱</sup>، شما هم بروید اهل شهود بشوید! مثل کاری که سید حیدر آملی در مقابل ابن عربی کرد.

و همان‌طور که امام علیه السلام تذکر دادند، واقع این است که اگر انسان ذره‌ای در این مراتب کوتاهی کند شیطان دست از انسان بر نمی‌دارد و تا آن مرحله هم همراه انسان می‌آید و انسان را بیچاره می‌کند. ولی اگر ملتزم به روش اهل بیت و مسیری که ائمه علیهم السلام قرار دادند باشد، یعنی اهل دعا و استغفار و توبه و ذلت نفس در درگاه خدا باشد و همیشه خودش را مقصر بداند، گرفتار این‌ها نمی‌شود و به آن جایی می‌رسد که باید برسد که: **كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ...** الی آخر.<sup>۲</sup>

بنابراین از لحاظ صغروی هم خود اهل سلوک نوعاً (مگر در جاهای خاصی) می‌گویند یقین نداریم. وانگهی هیچ وقت ادعا نکردند که احکام را می‌توانند مشاهده کنند، بلکه تصریح به خلافش از خود محیی الدین است و مدعی است که در علم توحید اشتباه نمی‌کنم اما در فقه و چیزهای دیگر این‌گونه نیستم. هر چند او در علم توحید هم اشتباه کرده است، چه رسد به فقه و امثال آنها که ادعای چنین چیزی هم ندارد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبد‌الهی

---

۱. البته می‌شود چیزی را شهود کرد که عقل آن را نمی‌فهمد و یا شرع چیزی درباره آن ابراز نکرده است، اما نمی‌شود شهود خلاف عقل یا شرع باشد.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ حَمَادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمَحَارِبِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ.